

■ **معصومه محرمی**

در روزهای اکنون از سالروز تأسیس جمهوری موسوم به «آذربایجان» عبور می‌کنیم. باز خوانی مجدد این واقعه و بسترها و پیامدهای آن می‌تواند ما را در شناخت بایسته‌های رابطه با سسران این منطقه یاری دهد. در گفت‌وشنود بی آمده، دکتر احمد فر شبافیان مدیر آندیشکده مطالعات راهبردی قفقاز، آناتولی و آسیای میانه به این خوانش دست زده است. امید آنکه پژوهشگران و علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

لطفاً در آغاز این گفت‌وشنود، درباره تاریخچه جدایی‌بخش‌هایی از منطقه آذربایجان از خاک کشور ما بگوئید. تأثیر این انفکاک بر دو ملت چگونه بود؟

تاریخ آنچه امروز به نام «آذربایجان» می‌شناسیم، در شمال و جنوب رود ارس، تاریخی است که تا پیش از ورود به جغرافیای سیاسی منطقه آن هم با ضرب و زور امپراتوری روسیه با جان کشور ایران تنیده است. با این حال در یک نقطه عطف تاریخی، بخشی از این سرزمین از حاکمیت ایران جدا شد و آینده دیگری یافت. جایی که همسایه شمالی یعنی امپراتوری روسیه موفق شد در دو جنگ پیاپی و در اثر بی‌عرضگی سلاطین قاجار در قرن ۱۹ میلادی، در جریان امضای دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای میان دولت‌های ایران و روسیه در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ میلادی، بخش‌های اصلی منطقه قفقاز را صاحب شود. در پی این دو قرارداد، ایران کنترل سرزمین‌هایی از جمله: خانات شیروان، گنجه، قره‌باغ، نخجوان و... را از دست داد و مرز ایران و روسیه به رودخانه ارس رسید! روایت ساده و کوتاه ماجرا این است که از اینجا ی کار، سرنوشت مردمان دو سوی ارس به کلی متفاوت شد!

اما در میان مناطقی که بعد از عهدنامه دوم از ایران جدا شدند، خانات مسلمان‌نشین شمال ارس مشترکات فرهنگی و مذهبی عمیقی با ساکنان جنوب ارس داشتند. این گروه مانند آذربایجانی‌ها، آذری حرف می‌زدند و مسلمان بودند. شاید به همین دلیل بود که وقتی حاکمیت سیاسی این مناطق از دست تهران به دست مسکو افتاد، گروهی از ساکنان منطقه تصمیم گرفتند به جنوب ارس مهاجرت کنند. این جابه‌جایی جمعی به آما عملاً به کوچ مسلمانان علاقه‌مند به حاکمیت ایران اسلامی ختم نشد، بلکه در چارچوب یک سیاست درازمدت استراتژیک، موضوع از سوی حاکمان روس شمال ارس به صورت جدی مورد تشویق و پیگیری قرار می‌گرفت، به این ترتیب که مسلمانان به جنوب ارس مهاجرت کنند و در مقابل، مسیحیان جنوب ارس که معمولاً ارمنی بودند به شمال ارس بروند! این سیاست چنان با جدیت از سوی روسیه اجرا می‌شد که سرانجام اعتراض دولت قاجار به راه دنبال داشت و کار به جایی رسید که دولت روسیه طی یک قرارداد وعده داد این سیاست را کنار بگذارد، اما در عمل چنین نشد. با این همه کمالات گروه بزرگی از مسلمانان آذری در شمال ارس و زیر سایه تزار روسیه ماندند! به بیان دیگر، این گروه بزرگ یک روز از خواب برخواستند و دیدند که دیگر از سایه شاه مسلمان ایران که خود آذری بود، خبری نیست و در عوض تزار مسیحی روس، حاکم خراج بگیر مملکت است!

آیا ساکنان آذربایجان راضی به این جدایی بودند؟ این انفکاک در میان اهالی شمال ارس چه بازتابی داشت؟

جلیل حسینی، مورخ ساکن باکو – که درباره تحولات آذربایجان چندین عنوان کتاب منتشر کرده- می‌گوید این جدایی برای ساکنان شمال ارس بسیار دشوار و کوج‌پوری بود... جدایی بخشی از یک قوم از یکدیگر در هر شرایطی مشکلات جدی برای آنان در پی دارد. تصرف طالعانه اراضی محل سکونت آذربایجانی‌های ایرانی از سوی دولت روسیه بعدها آثار منفی بسیار تأثیرگذار داشت. در مناطق مرزی دو طرف بعد از اشغال، اقوام و خویشاوندان زندگی می‌کردند. ساکنانی که در اراضی شمال ارس (آران) ماندند، نسبت به شهرهای بخش جنوب ارس مانند اردبیل و تبریز، احساسی همانند شهرزادگاه‌شان نداشتند. همین‌طور برای مردمی که در آذربایجان ایران ماندند، شهرهای شمالی اینگونه بود. حرکت از زادانه اهالی در منطقه محدود شد. این رویداد از نظر اقتصادی تأثیرات خرد را بود و ویژه در مناطق مرزی همچون میان – که زندگی مردم بر پایه دامداری و کوچ‌پوری بود- گذاشت و حتی تا مدت‌ها بعد از امضای قرارداد و تا استقرار مرزهای سیاسی، اهالی در دو سوی سیلای و فواصل می‌کردند. سرانجام این مرزهای سیاسی روز به روز برنگت تر شدند و هر چه از آن‌رورس‌د و یخ زده زمستان سال ۱۲۰۶ – که عهدنامه ترکمانچای امضا شد – گذشت، فاصله میان اهالی دو سوی مرز نیز بیشتر شد. آنها که آن‌سوی ارس (آران) ماندند، آخرین گروه از شهروندان آذربایجان ایران بودند که بر مبنای توافقی سیاسی، یک شبه خارج شدند!

در طول تاریخ، تحریفات فراوانی درباره جدایی ایران از آذربایجان صورت گرفته است. علت این امر چیست؟

معمولاً گروه‌ها یا جوامعی که هویت وابسته‌ای دارند، اگر این وابستگی فطری باشد، بالطبع تاریخ متصل به همان هویت شناسایی آنها خواهد بود، اما اگر این جوامع از هویت و منبع تمدنی فطری خود منفک و شتوند و دچار یک هویت جعلی گردند، ناچار برای خود تاریخ‌سازی خواهند کرد! سرمداران آذربایجانی وابسته به کمونیسم و در حال حاضر وابسته به صهیونیسم و لیبرال‌دموکراسی، چون مردم خود را از هویت اصیل دینی و تمدن ایرانی منفک ساختند، ان‌چرم به تحریف تاریخ و هویت‌سازی جعلی روی آورده‌اند و این تحریف، در طول تاریخ به سه نحو انجام گرفته و در حال حاضر نیز ادامه دارد. تحریف اول، تغییر نام شمال ارس (آران) به «آذربایجان» و روایت جدایی از نگاه آنها بود. جدایی قفقاز از ایران، ناچون‌مردانه و تلخ بوده، به زور اسلحه رخ داده و برای اهالی منطقه جز درد و رنج هیچ سود دیگری نداشته است. یکی از افراد یا بهتر است بگوییم مؤثرترین فرد از نخبگان پان ترک

تاریخ

تاریخ ۶۰۰۸۵۲۳



«داستان تأسیس کشوری به نام آذربایجان، زمینه‌ها و پیامدها»
در گفت‌وشنود با دکتر احمد فر شبافیان

شمال رود ارس «آران» نام دارد نه جمهوری آذربایجان!

و تربیت و حمایت شده ترکان که در این نامگذاری جعلی نقش اساسی داشت، محمدامین رسول‌زاده بود. او در ۳۱ ژانویه سال ۱۸۸۴، در روستای نوخانی در باکو به دنیا آمد. پدرش یک روحانی بود و او را در مدرسه «روس- مسلمان» به مدیریت سلطان محمد غنی‌زاده ثبت‌نام کرد. او تحصیلات عالی خود را در مدرسه فنی باکو و به زبان روسی ادامه داد. نخستین سال‌های فعالیت انقلابی رسول‌زاده که نه تنها پایه‌گذار به اصطلاح جنبش استقلال ملی آذربایجان، بلکه جمهوری دموکراتیک آذربایجان است، مصادف با همین سال‌هاست. جمهوری دموکراتیک آذربایجان نخستین جمهوری در جهان اسلام بود. رسول‌زاده در سال ۱۹۰۲، زمانی که تنها ۱۷ سال داشت «سازمان جوانان مسلمان» را بنیان گذاشت که در جمله اهداف آن چاپ و پخش بیانیه و تبلیغ آنها بین کارگران کارخانه‌ها بود و در این راستا نشریه‌ای به نام «همت» انتشار داد که بعدها «تکامل» نام گرفت. او در سال ۱۹۰۵ و در جریان فعالیت‌های خود با استالین آشنا شد. آن موقع هر دو ۲۰ ساله بودند و رسول‌زاده به عنوان روزنامه‌نگار کار می‌کرد. او مقالاتی را برای انواع روزنامه‌های مخالف می‌نوشت و با گروه مساوات در آذربایجان همکاری داشت. استالین نیز در باکو بود و کارگران شرکت نفت را علیه سرمایه‌داری تزار روسیه رهبری می‌کرد. زمانی که مقامات رسمی امپراتوری روسیه تلاش کردند استالین را دستگیر و زندانی نمایند، رسول‌زاده او را در آرتان‌پارن شخصی‌اش پنهان کرد و جانش را نجات داد. او در سال ۱۹۰۶ به روزنامه «قلم» مقاله می‌نوشت و آنگاه به سردبیری موقت روزنامه رسید. او همچنین در این سال، سردبیری «تکامل» و آ نیز عهده‌دار گردید. در سال ۱۹۱۱ به ترکیه رفت و به اولکو او‌ساکارلی؛ انجمن ایدئال‌گرایان از گروه‌های ترک‌گرای افراطی پیوست. پس از آغاز جنگ جهانی اول به باکو بازگشت و فعالیت خود را سرگرفت. در ۱۹۱۷ که امپراتوری روسیه سقوط شد، او زمینه را برای ایجاد کشور آذربایجان فراهم یافت. رسول‌زاده در حزب مساوات (که مؤسسی بود) بر آذربایجان‌بودن مناطقی که پیشتر شروان، گنجه و آران نامیده می‌شدند، اصرار می‌ورزید. در ۲۸ مه ۱۹۱۸ به رغم اعتراض رفقای سابق او در ایران و اعتراض ایران به آذربایجان نامیدن سرزمین‌های شمال رود ارس، تشکیل جمهوری آذربایجان و انتخاب رسول‌زاده با اکثریت آ را به عنوان رهبر شورای ملی آذربایجان انجام گرفت! استالین و رسول‌زاده پس از فعالیت‌های ناسیونالیستی حزب مساوات با هم تضاد پیدا کردند و رسول‌زاده به یاری برخی از اعضای حزب مساوات به فلانزد رفت و در سال ۱۹۲۲ از آنجا به ترکیه رفت و چند سالی در ترکیه نویسنده‌گی می‌کرد. استالین از آنا‌ترک خواست تا طبق قرارداد استرداد مجرم‌های سیاسی، رسول‌زاده را به شوروی تحویل دهد. آنا‌ترک از رسول‌زاده خواست برای آرام شدن اوضاع، ترکیه را ترک کند. رسول‌زاده به لهستان رفت و در آنجا با ژوزف پیلسودسکی رهبر لهستان دیدار کرد. چندی بعد با دختر برادر پیلسودسکی ازدواج کرد. با حمله آلمان به لهستان در ۱۹۳۹، رسول‌زاده به ترکیه بازگشت. در این زمان هیتلر برای عملی کردن نقشه‌های بلندمدتش نیاز به کسانی داشت که در منطقه قفقاز می‌پایندند او باشند. هیتلر وصف رسول‌زاده را شنیده و تشخیص داده بود او برای این امر فردی مناسب است.

رسول‌زاده در آلمان با هیتلر دیدار کرد. هدف او ایجاد کشور آذربایجان به یاری آلمان بود.

به عنوان معتزضه و همانطور که اشاره کردید، آنچه در قرن ۱۹ در این منطقه رخ داد در دو دوره قبل و بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دو شکل مختلف در تاریخ رسمی منطقه روایت شد. درباره چیهیستی آن روایت‌ها بگوئید.

در زمان شوروی اینگونه روایت می‌شد که مردم منطقه قفقاز از سیستت فتودالی و خانجانی و همچنین از عقب‌ماندگی و تعصب مذهبی حکومت ایران خسته شده بودند و خودشان خواهان پیوستن به روسیه بودند، بنابراین وقتی روس‌ها آمدند، آنها هم استقبال کردند و به روسیه پیوستند! بعداز فروپاشی شوروی این روایت تغییر کرد و حالا اینطور می‌گویند که در آن زمان ایران و روسیه با هم قرارداد امضا و آذربایجان متحد را تقسیم بر دو کردند، یکی طرف روسیه و دیگری طرف ایران. یعنی هر دو اعم از ایران و روسیه غاصب بوده و هر دو سرزمین در شمال و جنوب ارس مورد تصرف قرار گرفته بودند! بنابراین از نظر حاکمان تحریفگر باکو، آذربایجان تقسیم شده‌است! در این روایت اما یک ابهام مهم وجود دارد، اینکه در زمان جدایی قفقاز از ایران این مناطق اصلاً «آذربایجان» خوانده



دکتر احمد فر شبافیان

«

مردم مسلمان باکو به ویژه جوانانشان که نظام کفر آلود کمونیستی در طول ۷۰ سال نتوانست ایمان را از اجداد آنها بگیرد، ثابت کرده‌اند که همچون دلبران جبهه مقاومت در غزه مظلوم و مقتدر، خاک و هویت دینی خویش را از اشغال صهیونیسم و صهیونیست‌پرستان نجات می‌دهند و نمونه‌ای از این دلبران، ۵هزار شیرمرد اسیر در زندان‌های باکو و آران هستند که هزینه همین مقاومت و پایدندی به اصول دینی و ملی خود را می‌پردازند

نمی‌شد. بررسی دقیق مفاد بندهایی از هر دو قرارداد ترکمانچای (ماده سوم) و گلستان (فصل سوم)، کذب بودن این ادعا را ثابت می‌کند، زیرا در معاهده گلستان از واگذاری خوالین‌نشین‌های شکی، شیروان، دربند و بادکوبه و ولایات طالش سخن گفته‌اند و در ترکمانچای از ولایت ایران، آن سوی ارس و ولایت نخجوان و هیچ اسمی از واگذاری بخشی از آذربایجان در میان نیست. اگر آذربایجان نام می‌شده بود، باید متن معاهده نامه‌ها گویا باشند که البته نیستند.

نام آذربایجان، از چه روی برای این واحد سیاسی نوا انتخاب شد؟

جلیل حسینی از پژوهشگران ساکن باکو از نویسندگان پروژه مطالعات جنگ سرد در دانشگاه هاروارد می‌گوید هر چند سابقه پیشنهاد نام آذربایجان برای منطقه در نوشته‌های یکی از روشنفکران برجسته آن دوران به نام جلیل محمدقلی‌زاده دیده می‌شود، اما پیشنهاد اصلی از سوی نصب بیگ یوسف بیگلری ارائه شده‌است، یک فعال سیاسی اهل گنجه که نمایات پان‌ترکی‌داشته و یکی از چهاره‌ای مهم حزب با نفوذ مساوات بوده‌است. حسینی می‌گوید: «قبل از سقوط تزار و در سال‌های جنگ جهانی اول پیش‌بینی می‌شد که نقشه سیاسی دنیا تغییر خواهد کرد. در واقع دوره جست‌وجوی ایده‌ها آغاز شده بود و ایده آذربایجان پیشتر در ادبیات جای خود را باز کرده بود.اگر به مطبوعاتی که در اراضی آذربایجان شمالی از روزنامه اکینچی به این سو منتشر می‌شد، نگاه کنیم، درباره اینکه این اراضی آذربایجان نامیده‌شود، نوشته‌هایی را می‌توان دید و این موضوع در مطبوعات مذاکره می‌شد. همانطور که گفتیم بسیاری ایده آذربایجان به عنوان یک دولت را به محمدامین رسول‌زاده نخستین رئیس‌جمهوری آذربایجان نسبت می‌دهند، اما خود رسول‌زاده می‌نویسد که بنای این اندیشه، نصب بیگ یوسف بیگلری بوده‌است. نصب بیگ یادختر اسماعیل گاسپیری‌الی ازدواج کرده بود و این خویشاوندی خود نشانگر وقوف او به اندیشه گاسپیری‌الی، یعنی آذربایین ترک‌نویسان در اندیشه، زبان و عمل‌آزاری رسول‌زاده خود نویسد، ما به اصطلاح آذربایجان که بار جغرافیایی داشت، مضمون سیاسی دادیم و بدین ترتیب دولتی با نام آذربایجان در نقشه سیاسی جهان پدیدار شد. بی‌شبهه و در ابتدا این نامگذاری در ایران نارضایتی آفرید. چون اراضی شمالی دولت ایران نیز از نظر تاریخی آذربایجان نامیده می‌شد.»

زمان این نامگذاری خبرساز، روشنفکران چپ‌گرای ایرانی که در انقلاب مشروطه نیز فعالیت کرده بودند، در باکو پایتخت این‌جمهوری تازه تأسیس، حضور قابل توجهی داشتند. این اقدام موجب شد تا گروه یادشده نیز تصمیم بگیرند تا به شکلی جدید اعتراض انتخاب نام آذربایجان برای این کشور جدید اعتراض کنند. اینها در باکو روزنامه‌ای منتشر کردند به نام آذربایجان جزء لانفک ایران و با این کار، اعتراض خود را به مساواتی‌ها که جمهوری تازه را تأسیس کرده بودند، اعلام کردند. در تهران و تبریز نیز مسله این نامگذاری به ویژه تهدیدی که از سوی این نامگذاری منوجه تمامیت ارضی ایران می‌شد از سوی بزرگانی همچون شیخ محمد خیابانی مورد اعتراض قرار گرفت و سرانجام کار به جایی رسید که بنیانگذاران جمهوری تازه تأسیس و مستقل آذربایجان تصمیم گرفتند با ارسال نامه‌ای مسئله این نامگذاری را برای سیاستمداران و روشنفکران ایران توضیح دهند. در نامه‌هایی که سران «جمهوری دموکراتیک آذربایجان» ارسال کردند، توضیح دادند که به هیچ وجه به دنبال جدایی آذربایجان از ایران نیستند!

د

اگر مساعدت‌های بی‌دریغ جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف پس از فروپاشی شوروی، اعم از کمک در برپاسختن حکومت با دفاع در برابر ارمنستان در جنگ اول قره‌باغ و... نبود، امروز در گلدسته‌های مساجد باکو صدای ناقوس طنین انداز بود و نوبت به صهیونیست‌های اشغالگر آران نمی‌رسید تا در اثر وادادگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی سران باکو در انتظار بلند شدن صدای یهوه شکارچیان ششبه بنشینند! این ناسپاسان قطعاً روزی کیفر خواهند دید!

بدین ترتیب بخش‌هایی از مناطق مسلمان‌نشین شمال ارس که در زمان عهدنامه ترکمانچای از ایران جدا شده بود، در پایان جنگ جهانی اول به آذربایجان تغییر نام داد. این مناطق شامل چندین خانات به جای ساده از دوران صفویه بود که از این مقطع به یک واحد سیاسی متحد تبدیل شدند. خاتانی چون: باکو، گنجه، نخجوان، شیروان، تالش و بخشی از خانات قره‌باغ. این منطقه در گذشته به نام آران معروف بوده‌است. در روستای «یوبوک ذکن» واقع در بخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به خط و زبان یونانی باستان به دست آمده که تاریخ آن را سده دو میلادی دانسته‌اند و در آن از لبتایا یاد شده‌است. در نوشته‌های مورخان باستان از جمله پلیبیوس و استرابون نیز نام آلبانیا آمده‌است. به نظر برخی محققان، آلبانیا در منابع پارسی‌زبان به صورت «آران» آمده‌است. در منابع عهداسلامی، این نام را آران و «آران نوشته‌اند. این نام از احتمال قوی، با نام پارسی «آران» مرتبط‌است. پس از لشکرکشی‌های تیمور و تاخت‌و‌تاز ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو، نام آران به تدریج از کتاب‌ها برداشته شد.

آیا عملیات و تحریفات تاریخی امروز از سوی پان ترک کیست‌ها بر همان روش تاریخی تکیه دارد؟

بله، اکنون نیز مدت‌هاست که تجزیه‌طلب‌های داخلی و الحاق‌گرایان خارجی در راستای ملت‌سازی جعلی مدعی می‌شوند از قرن‌ها پیش موجودیت «سیاسی» به عنوان کشور) واحدی تحت عنوان گلستان و ترکمانچای بین روس و ایران تقسیم شده‌است. این در حالی‌است که خواش متن اصلی قراردادهای مذکور، چنین ادعاهایی را رد می‌کند. همچنین باید گفت طی این دو عهدنامه، صرفاً اراضی جمهوری آذربایجان فعلی نیست که از ایران جدا شده، بلکه ارمنستان، گرجستان و حتی بخش‌هایی از ترکیه امروز نیز در آن روزهای تلخ به بادی تبدیری و بی‌کفایتی قاصر رفته‌است. مهم‌ترین مطلب این است که آذربایجان از ستون‌های اصلی هویت ایرانی‌است و نفی آن نفی ایران‌است، بنابراین دفاع از ایرانیت، یعنی دفاع از آذربایجان، یعنی دفاع از مسلک شیخ‌محمد‌ها و ستار خان.

اما تحریف دوم، شمالی-جنوبی کردن آذربایجان و تالی تلو فساد تغییر نام آران به آذربایجان است، این دو نام ساختگی، هرگز در تاریخ این منطقه نبوده و همانطور که گفتیم در اسناد معاهدات نیز مطلقاً اثری از نام آذربایجان بر منطقه آران نیست و تا سال‌ها جعل این عنوان و حتی تا سال ۱۹۹۱، ما ایرانی‌ها و همگان از ساکنان آران و شمال رود ارس به نام ترک زبانان منطقه قفقاز یاد کرده‌ایم و زبان ترکی آنها را مقابل نرمی آذری تبریز و ترکی استانبولی، ترکی قفقازی می‌خواندیم، تا به ایام حیات فرقه ایچی‌های دموکرات می‌بینیم، این دو عنوان مجعول بیشتر در میان سازمان‌های کمونیستی شوروی رایج بود و دیگر بعد از سقوط خویشاوندی خود نشانگر وقوف او به اندیشه گاسپیری‌الی، یعنی آذربایین ترک‌نویسان در اندیشه، زبان و عمل‌آزاری رسول‌زاده خود نویسد، ما به اصطلاح آذربایجان که بار جغرافیایی داشت، مضمون سیاسی دادیم و بدین ترتیب دولتی با نام آذربایجان در نقشه سیاسی جهان پدیدار شد. بی‌شبهه و در ابتدا این نامگذاری در ایران نارضایتی آفرید. چون اراضی شمالی دولت ایران نیز از نظر تاریخی آذربایجان نامیده می‌شد.»

زمان این نامگذاری خبرساز، روشنفکران چپ‌گرای ایرانی که در انقلاب مشروطه نیز فعالیت کرده بودند، در باکو پایتخت این‌جمهوری تازه تأسیس، حضور قابل توجهی داشتند. این اقدام موجب شد تا گروه یادشده نیز تصمیم بگیرند تا به شکلی جدید اعتراض انتخاب نام آذربایجان برای این کشور جدید اعتراض کنند. اینها در باکو روزنامه‌ای منتشر کردند به نام آذربایجان جزء لانفک ایران و با این کار، اعتراض خود را به مساواتی‌ها که جمهوری تازه را تأسیس کرده بودند، اعلام کردند. در تهران و تبریز نیز مسئله این نامگذاری به ویژه تهدیدی که از سوی این نامگذاری منوجه تمامیت ارضی ایران می‌شد از سوی بزرگانی همچون شیخ محمد خیابانی مورد اعتراض قرار گرفت و سرانجام کار به جایی رسید که بنیانگذاران جمهوری تازه تأسیس و مستقل آذربایجان تصمیم گرفتند با ارسال نامه‌ای مسئله این نامگذاری را برای سیاستمداران و روشنفکران ایران توضیح دهند. در نامه‌هایی که سران «جمهوری دموکراتیک آذربایجان» ارسال کردند، توضیح دادند که به هیچ وجه به دنبال جدایی آذربایجان از ایران نیستند!

جور

روزنامه جوان | شماره ۷۰۳۶

اقتصاد، جغرافیا، ساکنان، تاریخ و فرهنگ آذربایجان جنوبی تهیه شد. حتی این منبع به قدری دقیق تهیه شده بودند که برای مثال در مورد عمق رودخانه‌های بزرگ آذربایجان در هر یک کیلومتر طول رودخانه، نکاتی در آنها دیده می‌شد. بدون داشتن برنامه‌های نظامی برای آینده، گردآوری اطلاعات با این جزئیات برای یک کشور بی‌معناست. یا یک کاتالوگ ۲۴۵ صفحه‌ای از مؤسسات صنعتی بزرگ، متوسط و کوچک آذربایجان ایران، شامل تعداد کارکنان، ظرفیت تولید، کشور سازنده ماشین آلات و غیره و غیره... جلیل حسینی همچنین آورده‌است: «شوروی برای تأمین امنیت باکو – که شریان حیاتی اش بود- می‌خواست مرزهایش را تا حد ممکن در جنوب گسترش دهد. به همین دلیل موضوع آذربایجان آشکارتر مطرح شد. میرجعفر باقروف رهبر وقت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان و صدر شورای کمیسرهای خلق آذربایجان شوروی و تیمور قلی‌اف در نامه‌هایی که به مسکو می‌فرستند، پیشنهاد حل مسئله آذربایجان جنوبی را بر مبدل اوکراین غربی و بلاروس غربی مطرح کردند، اما شکست فرانسه در ماه مه ۱۹۴۰، باکو را از بمباران متفقین رهاشد...»

چرا رئیس‌جمهور فعلی آذربایجان نام کشورش را در نقشه‌های تاریخی موزه‌ای که در کشورش راندا نازی شده‌است، پیدا نمی‌کند؟

جواب این سؤال برای کسانی که مختصری تاریخ خوانده و کمتر تحت تأثیر پروپاگاندا ی رسانه‌های واکراگر گرفته‌اند، چندان سخت نیست، اما کسانی که به نوعی تعصب قومی و زبانی آنها از سوی واگرایان به گروگان گرفته شده‌است، سر‌نا سازگاری با حقایق تاریخی خواهند داشت و لاجرم مانند الهام علی اف، قصد جعل آن چه دوست دارند را در تاریخ خواهند داشت. البته سابقه این تلاش به زمان قبل از الهام می‌رسد. در سال ۱۲۹۴ در دیداری که بنده با رئیس انستیتو تاریخ آکادمی علوم آذربایجان (یعقوب محموداف) داشتم، وقتی ایشان از ادامه بحث‌های تاریخی خسته شد و از ارائه دلیل بر ادعاهای جعلی خود بازماند، به صصانیت اظهار داشت: «حیدر علی اف ایامی قبل از مرگش مرا خواست و گفت یعقوب، تاریخ آذربایجان را آنطور که لازم‌است، بنویس!» بر اساس نقشه‌های تاریخی مختلف و متوسل به این مناطق شمال ارس هرگز در طول تاریخ نام یگانه، مشخص و فراگیر نداشته‌است و آنها ولات‌هایی از دولت ایران بوده‌اند. مانند ولایت گنجه، شیروان، ایروان و از این قبیل. هرگاه که قصد کنیم تا باریک کلیت شمال ارس نام فراگیرتری به کار ببریم، قطعاً از آن دست‌ترین لفظ خواهد بود. در این باره می‌توانیم خطبایان را به مواردی از اسناد تاریخی مختلف که در آنها به جای نام شمال اشاره شده‌است، ارجاع دهیم:

- استراین
- آناشیراکاتسی
- ابن خردادبه
- ابن فقیه
- ابن حوقل
- قاعوت حموی

رفتارهای امروزین مسئولان آذربایجان در قبال رفتارهایی از قبیل هویت‌تراشی و ناسپاسی نسبت به ایران را چگونه از بابی می‌کنید؟

بی‌شک معبود عقاقلن دست‌اندر کار در جمهوری آذربایجان و البته قریب به اتفاق مردم مؤمن و ایران دوست این کشور، خوب می‌دانند اگر مساعدت‌های بی‌دریغ جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف پس از فروپاشی شوروی اعم از کمک در برپاسختن حکومت از دفاع در برابر ارمنستان در جنگ اول قره‌باغ و... نبود، امروز در گلدسته‌های مساجد باکو صدای ناقوس طنین انداز بود و نوبت به صهیونیست‌های اشغالگر از آران نمی‌رسید تا در اثر وادادگی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی سران باکو در انتظار بلند شدن صدای یهوه شکارچیان ششبه بنشینند! این ناسپاسان روزی کیفر خواهند دید، چه در دنیای معلول از انسان‌های حق طلب و چه در آخرتی که «إِنَّ رَبَّکَ لَیْلَهمْ رَصَاد» البته مردم مسلمان باکو به ویژه جوانانشان که نظام کفر آلود کمونیستی در طول ۷۰ سال نتوانست ایمان را از اجداد آنها بگیرد، ثابت کرده‌اند که همچون دلبران جبهه مقاومت در غزه مظلوم و مقتدر، خاک و هویت دینی خویش را از اشغال صهیونیسم و صهیونیست‌پرستان نجات می‌دهند و نمونه‌ای از این دلبران، ۵هزار شیرمرد اسیر در زندان‌های باکو و آران هستند که هزینه همین مقاومت و پایدندی به اصول دینی و ملی خود را می‌پردازند. متأسفانه حاکمان باکو آنقدر از توهमत خود سرمست شده‌اند که به رغم دست و پا‌زدن رژیم خود صهیونیستی در باتلاق خونین غزه و تالش برای نجات از این گرداب، هنوز به اندازه سرمداران اقلیم کردستان عراق نیز عاقل نشده‌اند که پیام‌روشن را عملی‌ا وعده صادق ایران را در ک کنند که هیمنه پوشالی تل آو بو (تل –ا – و ی – و) را تکه تکه کرد! آنان در وقایع اخیر، مدّ خود را بیشتر به دم اسرائیل گره زدند! با این همه در خط مقدم این عرصه باز نخبگان و شیرمردان آگاه و بیدار آذربایجانی ایران هستند که باید مسائل مهم از قبیل: حضور رژیم صهیونیستی، وهابیت عفن، داعش جلد، دست‌اندازی ترک‌ها به دالان‌ها و گز راهگامی راهبردی و حدود و نفور تاریخی ایران با جهان و دهها مشترک دیگر را به‌اهدایت‌های ولی خامنه‌ای خود مختلر امام خامنه‌ای با شجاعت و روحیه عاشورایی حل کنند.